

متن حاضر، ترجمه گفت‌وگویی است با یانگ - کیان به، سینماگر چهل و دو ساله کره جنوبی در باره نخستین فیلم بلندش «بودی در مه». یانگ - کیان به - در زندگی و هنر - کم و بیش دویز برسون سینماگر بزرگ فرانسوی را به یاد می‌آورد. وی برای حفظ استقلال هنری و آزادی عمل خویش، این فیلم را با سرمایه شخصی و صرف هشت سال وقت ساخته و در ساختن آن، کمترین عناصر ممکن: سه شخصیت اصلی، دبری قدیمی و دکورهای طبیعی را به کار گرفته است. با هم می‌خوانیم.

در جست و جوی

«رستگاری»

گفت و گویی

با

یانگ - کیان به

سینماگر

کره‌ای

ترجمه سعید شیاهنک

- بودی در مه کیست؟

● بودی در مه راهبی بود هندی در قرن ششم که در چین مستقر شد و ذن بودیسم را بنیان نهاد. او بودیسم و تائوئیسم را به هم آمیخت. «ذن» آموزش مستقیم را که از استاد به شاگرد منتقل می‌شود، بر آموزش غیرمستقیم کتب مقدس برتری می‌دهد. ذن بودیسم را نمی‌توان به شیوه‌ای ادراکی نه در شرق و نه در غرب تعریف کرد؛ هرچند که نزد شما [غربیها] ادبیات مهمی وجود دارد که کوشیده است تا چنین کاری کند. به آن از طریق تأمل، اشراق... یا هنر می‌توان نزدیک شد. به این ترتیب در فیلم، هنگامی که کیونگ شاگرد، از استاد تقاضا می‌کند تا تعریفی از آن ارائه دهد، استاد پاسخ نمی‌گوید و به این بستند می‌کند که به او جام گلی را نشان دهد که می‌شکند.

- آیا راهب پیر تجسم دوباره‌ای است از بودی در مه؟

● عنوان شخصیت فیلم - که موجب چنین سؤالی می‌شود - یک کوان (Khoan)، یک معمار است که هدفش واداشتن شاگرد به تأمل است؛ جواب اهمیت چندانی ندارد. وقتی که روح شاگرد با سؤال آمیخته شود، او به عمیق‌ترین لایه‌های وجود دست یافته است. این روش به کاوشهای روان‌شناختی نزدیک است، هرچند که فضاها و فرضهاشان متفاوت‌اند. فریاد و جانشینانش درصددند تا ناخودآگاه را تعقلی کنند؛ ذن، برعکس، ناخودآگاه را به روی ابعاد جهان می‌گشاید.

- چرا بودی در مه به شرق عزیمت کرد؟ سفرش آیا یک سفر تعلیمی است؟ آیا می‌خواستید تجربه‌ای عرفانی را به تماشاگران منتقل کنید؟

● نه به معنای دینی کلمه، زیرا من نه پیرو ذن هستم، نه بودایی. من می‌خواستم تجربه‌ای انسانی و هنری را ارائه کنم، بی‌آنکه به ورطه

«جامعه‌شناسی» بیفتم، همچنانکه همکاران کره‌ای‌ام که شدت غرب‌زده‌اند، افتاده‌اند.

من به طور غیرمستقیم از فلسفه بودایی، زیبایی‌شناسی متناسب با مقصود خود را پیدا کردم، زیبایی‌شناسی‌ای ساده و ناب که از عناصر طبیعی ساخته شده است. بودی در مه با سه تن دیالوگ برقرار می‌کند: با خود من، با کیونگ (شاگرد جوان)، و با تماشاگر. این فیلم با طرح حداقل و معماری، ساختاری باز می‌آفریند که به من امکان می‌دهد اضطراب خاص خود را مورد سؤال قرار دهم. من در جست و جوی چیزی هستم اساسی که امروز از دست رفته است. کیونگ تا حدی بدل من است، یا بهتر بگویم، نقطه اتکایی است برای من و تماشاگران. من چند سال پیش، میل به بازیافتن هماهنگی درونی را احساس کردم. میلی که زندگی لوزانم آن را در خود مستحیل کرده بود. هنر هفتم، برای من حکم «به دین درآمدن» را داشت.

من از چهارده سالگی می‌خواستم به سینما بپردازم، اما این کار در کره، در آن دوره دشوار بود. من این کمبود را با کتر کردن در سالهای تاریک سینما جبران می‌کردم. بسرعت از مرحله مصرف‌کننده به مرحله «تماشاگر فعال» گذر کردم. در آن وقت مخصوصاً فیلمهای آمریکایی می‌دیدم. نوع و سبک آنها برایم اهمیت چندانی نداشتند. من به طور ذهنی فیلمنامه‌ها را بازنویسی می‌کردم، بی‌آنکه فرضیه‌های دیگر تدوین را در نظر داشته باشم... به موازات آن در دانشکده هنرهای زیبا ثبت نام کردم. نقاش شدم، و از ۱۹۸۲ به این طرف، این رشته را در دانشگاه تدریس می‌کنم. سبک تجسمی من انعطاف‌پذیر است. تابلوهاییم برداشتی است از هنر شرقی، غربی، سنتی و مدرن... اما همگی از ضرورتی عمیق و شخصی برمی‌خیزد. من بنا به تجربه مستقیم خود پی بردم که



شکل هنری سینما قدرتمندتر از دیگر شکلهای مری است. تنها شکلی است که ترکیبی را میان من ژرف انسان و دانایی ممکن می‌سازد. همچنین تنها شکلی است که می‌تواند بیانگر کمترین تپشهای روح باشد. فقط این عیب را دارد که گران تمام می‌شود.

من از ۱۹۸۱ نیاز امرانه ساختن این فیلم را احساس کردم. شکل گرفتن طرح آن در ۱۹۸۶ آغاز شد. فیلمبرداری و تدوینش سه سال طول کشید. من هزینه ساخت طرح فیلم را کلاً با پول خودم و قرض گرفتن از اینجا و آنجا پرداخت کردم. این امر به من امکان داد تا از آزادی عمل کامل برخوردار باشم.

باقی فیلم چگونه طرح‌ریزی می‌شد؟
 ● در تصمیم‌گیری یا دشواری روبرو بودم. روند الهام اسرارآمیز است؛ به طرز بسیار عمیقی در ما ریشه می‌دواند. هنگامی که هنرمندی موفق می‌شود تا با آنچه که در او اصیل‌تر است ارتباط برقرار کند، می‌تواند این تجربه را به تماشاگران گوناگون انتقال دهد، حتی به کسانی که فرهنگشان با فرهنگ او فاصله بسیار دارد. تمام فرهنگها ریشه‌هایی مشترک دارند که تحولات خاص هر تمدن بر آنها نقاب زده است. من با بودی در مه، خواست‌ام لعاب سطحی مدرنیسم را بزدایم تا تماشاگر به عمیق‌ترین من خویش دست یابد. به نظر می‌رسد که در این کار موفق شده باشم؛ این فیلم که در جشنواره‌های گوناگون برنده جایزه شده، در کره نیز با اقبال عمومی روبرو بوده است.

سه شخصیت فیلم چه چیزی را نمایش می‌دهند؟

● سه مرحله از تحول زندگی هرکس را. کودکی، که بک پیتم است. استاد پیر، که تقریباً چیزی از او نمی‌دانیم. و کیونگ، شاگرد جوان، که به اشراق دست خواهد یافت. تماشاگر احتمالاً با او همانندی بیشتری احساس می‌کند. ابتدا، او را می‌بینیم که از شهر می‌گریزد، مانوآله‌اش را به جست و جوی «رستگاری» ترک می‌گوید. او فشار زندگی مدرن را به دشواری تحمل می‌کند. برخلاف آنچه در فیلمهای دیگر می‌بینیم، «به دین درآمدن» به این سادگی نیست. کیونگ معماهای گوناگونی را که استاد به او عرضه می‌کند در نمی‌یابد. استاد ناگزیر می‌شود خود را فدا کند، بمیرد تا او را در دیدن حقیقت یاری کند. در طی سوزاندن جسد پیرمرد است که کیونگ به اشراق دست می‌یابد. من توضیح عقلی‌ای برای ارائه کردن ندارم. فیلم من تا حدی همطراز تعزیه‌های فرودستلی است. جست و جوکردن زیبایی‌ای بودی، شغاف و بی‌الایش، زیبایی‌شناسی‌ای خاص می‌آفریند که به تماشاگران تمامی فرهنگها، امکان می‌دهد تا دریابند چرا بودی در ما به شرق عزیمت کرد.

فیلمهای دیگری نیز به موضوع آشناسازی آیینی پرداختند: «اخگر» از کُن ایشیکاوا براساس داستان میشیما (۱۹۵۸)، «آب بر زلال است» از یوشی‌شی تاکابایاشی (۱۹۷۳)، که چندان خوب از کار درنیامدند.

● همین ثابت می‌کند که سینماگران مزبور جوهر بودیسم را درنیافته‌اند. اعراض از دنیا فقط وسیله است و نه هدف این دین. در پایان فیلم من، کیونگ به شهر بازمی‌گردد، اما مردی است به «روشنی رسیده» تهذیب یافته که بر تمامی مشکلات خود فائق آمده است.

یادداشتها:
 ۱. «یکی از ادیان بزرگ جهان، که مجموعه اصول فلسفی و اخلاقی بودا است... چهار اصل مهم بودا این است: زندگی رنج است؛ منشاء رنج آرزوی نفس است؛ چون آرزوی نفس زایل شود رنج پایان می‌رسد؛ راه زائل ساختن آرزوی نفس سلوک در «طریقت» است. ارکان هشکانه‌ی طریقت عسارتند از اعتقاد درست، اراده‌ی درست (ترک لذات جسمی، خودداری از آزار جانوران و غیره)، گفتار درست، رفتار درست، معیشت درست، کوشش درست، اندیشه‌ی درست، و خلسه و حال درست. غایت مرد دیندار آنست که از وجود به نیروانا (nirvana) [سانسکریت، = نابودی] یا عدم سعادت‌آمیز پناه ببرد... دیوانه‌المعارف فارسی، جلد ۱، ص ۴۵۹.

۲. «مذهب فلسفی چین، که عمده از کتاب تائو - ته - کینگ منسوب به لائو - تسه ناشی شده و جوانگ - تسه در روشن کردن اصول آن سهم بوده است. تائو در معنی وسیع خود عبارتست از راهی که امور طبیعی با خلایق خود بخود و توالی منظم بر آن جریان دارند (مانند روز و شب). هر کس پیرو تائو باشد باید از کوشش و تلاش دست بردارد؛ هدف عالی وی آنست که، با مشاهدات عرفانی، از وهم و غرور آرزوی نفس بگریزد... همان، جلد ۱، ص ۵۸۷.

۳. «دو روایات قدیم آمده است که شاعر و یانی این فرقه شخصیتی بود به نام بودی در معنی اهل هند که در حدود قرن هشتم میلادی به چین شمالی آمده است. در آن زمان یکی از خاقانهای چین به نام ووتی از سلسله لیانگ به دین بودا درآمد بود. سایرین حکایت، که چندان مستند نیست، خاقان آن مرد حکیم را نزد خود طلب کرد و در ضمن صحبت از او پرسید هرگاه وی دیرهای بودایی را مشمول عواطف شاهانه خود نموده، نه هدایا و عطایای فراوان توانگر سازد تا بتواند کتب مقدس را ترجمه کند و به نشر دعوت خود بپردازد چه پاداش و ثوابی خواهد داشت. آن راهب خشک در پاسخ گفت: «این عمل هیچ ارزش و ثوابی ندارد». خاقان از این سخن نه حیرت آمد، پس راهب برای او مطلب را شرح داد و گفت غلبنی که از قرأت کتب حاصل شود، پهبوده است و عمل صالح، بدون تفکر و پاک‌اندیشه، لغو و بی‌حاصل است و به حقیقت بودا، تنها به وسیله اندیشه در دل و توجه به قلب نایل می‌توان شد، زیرا بودا در دل جای دارد... تاریخ جامع اوبان، جان بی، ناس، ترجمه علی‌اصغر حکمت، ص ۲۲۷.

۱
 از خانه بیرون می‌شویم
 پیش از طلوع
 و به خانه باز می‌آئیم
 از پس غروب:

گرفته نانی مجالمان نداد
 تا قرص آفتاب را
 ببینیم.

۲
 نیسی از روز را
 در راه
 و نیم دیگر را
 به کاری نه دلخواه:

شب را
 با سیاهه و ام‌ها و آرزوها
 به سر می‌بریم.

۳
 گفتند:
 بال‌هات

به سربناهی
 و صدات

به نانی:
 نی هر سختی
 بال زنان و آواز خوان
 در بر هوت یخین
 ناپدید شد.

●
 دونده خسته / سمود احمدی
 پخش چشمه: ۶۶۲۲۱۰
 نشر همراه: ۶۴۰۹۰۱۲